

بسیاری است که ذیلاً شرح داده میشود:

- ۱- دور بودن آن از منظور اصلی قانونگذار -
 - چه واضعین و مبتکرین این فکر الزامی بودن و کیل را فقط برای حمایت اصحاب دعوی و رهبری اشخاص بی اطلاع از قانون و تاهمین دفاع از حقوق در نظر گرفته اند نه محرومیت از آن - مردود بودن دادخواستی که از طرف اصیل داده شود موجب آن خواهد بود که حق اشخاص و مخصوصاً آنها که کمتر آشنا بقانون و تکالیف خود هستند از بین رفته و عملاً نیز با قوانین اساسی و غیر قابل تغییر و اصول کلی قضائی از جمله چند مرحله بودن دادرسی و بازرسی دادگاه عالی در احقاق حق از بین برود.
- دکتر ع. اخوی
نا تمام

و کیل قید شده مقصود قانونگذار از دادخواستی است که بتوسط و کیل تقدیم و با اینحال و کالتنامه او پیوست نباشد - بنظر این دسته این چنین دادخواست (که از طرف و کیل ولی بی پیوست و کالتنامه) قابل قبول و مشمول ماده ۴۹۶ بوده و اخطار رفع نقض خواهد شد ولی دادخواست تقدیمی از طرف اصیل به هیچ وجه پذیرفته نمیشود و مثل اینست که اساساً دادخواست داده نشده و باید رد شود پس بنظر پیروان این عقیده هر دادخواست پژوهش و فرجام که بدادگاه استان و دیوان کشور مستقیماً توسط اصیل بدون داشتن و کیل داده شده باید مردود و غیر قابل ترتیب اثر دانست

لکن قبول این رویه موجب اشکالات چند و معایب

مرور زمان در جرم مستمر (بزه پیوسته)

بطوریکه در مقاله قبل توضیح داده شد مرور زمان در بزه بدو از زمان ارتکاب تا انقضاء مدت مقرر و بعداً از زمان قطع مرور آن تا ختم مدت جدید اثری ندارد و در هر لحظه بمحض بیداشدن و سیله و راه میتوان بزه کار را تحت تعقیب کیفری قرار داد و لکن پس از گذشتن مدت قانونی حتی بفاصله یک روز هم نمیشود مرتکب جنحه و جنائیتی را تعقیب نمود (ساعات و دقائق اضافی از حد نصاب قانون خارج است) اما چون بزه ها بر جرائم آنی و مستمر تقسیم میشوند باید تاریخ شروع مرور زمان را در مورد جرم مستمر (بزه پیوسته) تشخیص داد زیرا جریان مدت و استمرار آن مانع است که این امر با آسانی صورت گیرد و زمانی که جرم دوام دارد بمناسبت اینست که از تاریخ شروع دنباله عمل یا خود داری از آن قطع نمیشود مرتکب در حال ارتکاب است و کار او هنوز بانجام نرسیده بعلاوه بدو و ختم ارتکاب در نزد بزه کار و طرف او از مدتی محدود و معین و در نظر بیکانه از مدتی غیر معلوم حکایت میکند حال اگر بدو ارتکاب جرم مدام (بزه پیوسته) شروع مدت مرور زمان فرض شود چون ارتکاب که نتیجه آن وقوع بزه است تکمیل نمیشود

تشخیص مرور زمان مشکل خواهد بود و اگر بانتظار ختم ارتکاب یعنی وقوع کامل بزه بگذرد شروع مدت مرور زمان غالباً باصعوبت تعیین خواهد شد. بادو مثال زیر کیفیت عمل بوضوح میرسد:

اول اینکه در مورد ارتکاب بزه (باز داشت غیر قانونی) که جرمی است مستمر اگر کسی دیگری را بر خلاف حق و قانون بازداشت کند و مدت های لازمه که مؤثر در وقوع جرم است بگذرد و لکن ختم عمل معلوم نباشد آیا وقوع آن با شروع با ارتکاب یکی است و بدو ارتکاب شروع بمرور زمان را اعلام میدارد یا بدو و ختم بزه توأمأ مقدمه آن شروع محسوب است و یا اینکه از تاریخ ختم کار وقوع جرم بحصول پیوسته و مرور زمان شروع میگردد - بالندکی تأمل در فروض مسئله رعایت کمال دقت و احتیاط برای موقع عمل جلب ضرورت و لزوم مینماید

دوم اینکه در مورد خود داری از عمل چون جرم (ترك انفاق) که بزه ای است پیوسته. اگر مردی کسوه و نفقه عیال واجب الانفاق خود را ندهد از چه تاریخ باید شروع مرور زمان را بحساب آورد. از تاریخ ندادن

محسوب نمود. در این حال وقوع باید کامل باشد تا شروع ارتکاب محسوب نگردد بنا بر این در جرائم مستمر همواره تاریخ ختم جرم زمان وقوع یا ارتکاب شناخته می شود و از آن زمان شروع بمرور زمان را باید در نظر گرفت.

باین روش طرز عمل را بر فرض قطع شدن هر شروع بیک لحظه نهائی که در ساعت بیست و چهارم است میتوان مورد ملاحظه قرار داد و اولین ساعت دومین شبانه روز را تاریخ شروع مرور زمان دانست که در حدود مقررات قانونی مربوط بمواعید و مهلت ها عمل صورت پذیر میگردد. هر چند مطالعات مذکوره مبنی بر تصورات ذهنی است و در حدود قانون با عمل وفق نمیدهد لکن بطور کلی در بزه های دائم شروع مرور زمان با ختم عملی که جرم محسوب است در یک موقع صورت میگیرد و در این صورت ممکن است گاهی ظاهراً جرمی از نظر تاریخ شروع آن مشمول مرور زمان بنظر رسد و حال آنکه شروع بعمل با طول فاصله و مدت مدیدی بختم آن منتهی شود چنانکه در همان مثال باز داشت غیر قانونی که فرضاً مدت بیست روز بطول انجامیده نمیتوان روز اول را که شروع ارتکاب است ملاک شروع مرور زمان قرار داد و باید آخرین ساعت روز بیستمین را که آخرین روز ختم عمل است ملاک شروع اولین روز مرور زمان محسوب نمود و همینطور در موقع ندادن شوهر بزن خود حقیقه تاریخ هر فصل و انقطاعی باید ملاک شروع مرور زمان محسوب گردد یعنی اگر شوهر یک روز بزن خود نفقه ندهد و روز دوم بدهد بزه پیوسته در ظرف ۲۴ ساعت واقع شده حساب آن معلوم است و از تاریخ انقضاء آخرین ساعت مرور زمان شروع میشود و لکن اگر شوهر به تناوب از پرداخت نفقه استنکاف ورزد هر نوبت علیحده قابل تعقیب است و بختم آخرین ساعت همان نوبت مرور زمان شروع میشود اما در عمل توالی ارتکاب بزه ولو آنکه یکماه یا بیشتر باشد در حکم یک بزه پیوسته شناخته شده و برای آن بسبب آنکه تکرار محسوب

نفقه که شروع ارتکاب جرم است یا تاریخ ختم آن و زمان شروع بتجدید انفاق یا اینکه باز هم بدو ختم کار که وقوع کامل عمل محسوب است باید مورد نظر قرار گیرد. مخصوصاً در مثال اخیر بیشتر اشکال وارد میباشد زیرا ندادن نفقه اولاً امر عدی است و ثانیاً اینکه قطع و فصل و ربط و اتصال آن در حین ارتکاب از بازداشت غیر قانونی که امری است وجودی بهتر محسوس میباشد یعنی مانند مثال اول از زمان شروع ارتکاب باز داشت نمیشود آنطور صریح و حسی جزئیات بزه را از حیث طرز تشکیل در نظر گرفتن و بتحقیق از موقع ختم آن با اطلاع شد چنانکه در امر توقیف فقط تاریخ آزاد شدن بازداشتی از ختم عمل آن حاکی است.

در مورد امتناع از پرداخت نفقه ممکن است نرسانیدن احتیاجات ضروری بیست و چهار ساعت (یک روز و شب) زن جرم دائم و مختصری باشد بعلمت اینکه عرفاً و عادة نفقه حد اقل احتیاجات ضروری (خوراک و پوشاک) بیست و چهار ساعت است اگر چه منزل همواره برای مدت بیش از یک روز و شب تأمین میشود تکرار هر بیست و چهار ساعت اضافه طبیعتاً جرم مدام جدیدی را اعلام میکند بنا بر این در مورد مثال اول جرم دائم و متوالی است و در مورد مثال دوم چون بتدریج بر اثر تکرار روز و شب تجدید میشود جرم دائم منقطع و یا در حقیقت تکرار جرم مستمر.

چون تشخیص جرم فوری از مستمر گاهی بواسطه پیچیدگی مطالب مربوط است با استنباط دادرسی و امری است نظری البته فرض در مثال اخیر مستمر بودن آن است که ایجاد اشکال میکند بهر حال چون شروع مرور زمان از تاریخ ارتکاب جرم یعنی وقوع بزه منظور خواهد شد نظر بلفظ ارتکاب که اصطلاح قانون است راجع باستفاده از شروع جرم یا وقوع آن در مورد تشخیص آغاز مرور زمان تشکیک شده زیرا ارتکاب مطلق است عموماً بر شروع بجرم و ایقاع آن هر دو صدق میکند. در موردیکه شروع جرم بزه نیست باید وقوع جرم را در نظر گرفت و تاریخ ارتکاب را از زمان وقوع

نمیشود بزرگ مجازات معین مینمایند در این حال خودداری از عملی که بنام جرم شروع شده و یکماه یا بیشتر طول میکشد مشمول وضعیتی است که در مورد جرائم مستمر وبدون انقطاع از آن بحث شد ولازم است ختم آخرین روز ارتکاب را ملاک شروع مرور زمان دانست.

کیفیات مذکوره در عمل ایجاب میکنند که دادرسی نسبت بجنحه و جنایت دائم پیش از گناهان فوری و آنی دقیق شود زیرا در مورد جرم فوری هیچگونه اشکالی وارد نیست و همواره تاریخ ارتکاب دارای یک مبدء و منتهاست که در برابر دادرسی مجسم میمانند و بر اثر کمبود جرائم مستمر و ندرت وقوع آن قریباً موجب اشتباه واقع میشود یعنی بمجرد ارتکاب جرم بدو ختم آن بایک تاریخ معین و مشخص نصب العین است و حال آنکه در مورد بزه های پیوسته بسا اتفاق می افتد که تشخیص ختم عمل محتاج به بررسی دقیق در اوراق و محتویات بک پرونده است یا بایستی بتحقیق و بازرسی از اشخاص و بی جوئی های خارجی پرداخت تا در حقیقت و باصراحت تاریخ ختم ارتکاب آشکار گردد.

چون بیشتر بدو عمل یا شروع بخودداری بسا ملاحظه ایجاد زحمت برای آسیب دیده از جرم سرو صدا تولید می کند در جرم مستمر همواره یا بیشتر شروع بارتکاب محسوس است و ختم آن که در واقع رفع غایب است عموماً بسام و اصلاح می گذرد لذا غالباً تاریخ ختم جرم مستمر بزحمت تشخیص می شود و بدین جهت نمی توان وقوع کامل جرم را در نظر گرفت تا از تاریخ آن شروع مرور زمان را تشخیص داد خاصه اینکه در مورد جرم باز داشت غیر قانونی بدو اعتبار باید نظر نمود یکی آنکه با مدت کمتر و گذشت زبان دیده از جرم (شاکی) قبل تعقیب نمیشود دیگر اینکه با مدت زیادتر و او باز داشتی هم صرف نظر کنند مرتکب بلحاظ جنبه عمومی بزه قابل تعقیب است با این وضعیت ممکن است بمحض گذشت شاکی خصوصی حقیقت امر یعنی لحظه نهائی ارتکاب جرم

مشتبّه و بالنتیجه سهوا یا عمدا تعقیب عمومی هم فدای گذشت مدعی خصوصی گردد.

در این مورد بررسی بیشتری لازم و ضروری است چه آنکه رفع اشتباه یا در بزرگ های پرونده کار یا بسا مطالعات خارجی که مربوط بموضوع است ممکن و میسر میباشد هر چند مرتکب و شاکی بخواهند آنرا ببوشانند بعضی بر آنند که مرور زمان برای امر موجود است نه امر معدوم و بنابراین بزه هائی که ناشی از نفی و سلب میباشد مرور زمان ندارد منطقی این عقیده صحیح است زیرا اساساً توجه بمرور زمان برای ایجاد اثر نیستی و زوال است زمانیکه موضوع خود عملی نیست که بفعل آید و عناصر و ارکان مادی ندارد مرور زمان که آنرا محو کنند یعنی چه.

در این مورد باید گفت اشتباه موضوعی است بعلمت اینکه مقصود استفاده از مرور زمان رفع آثار جزائی جرم است نه رفع خصوص ارتکاب آن و اگر امر عدمی هم جرم قانونی باشد بر آن آثار کیفری مترتب است. همینکه موضوعی خنوا وجودی بسا عدمی ایجاد آثاری نمود قابلیت شمول مرور زمان را دارد و بنابراین عقیده مذکوره قوت قانونی نداشته و برهان خلاف آن هم منطقی و صحیح میباشد از این رو بایستی در هر مورد اعتبار مرور زمان را برای محو آثار این نوع جرائم مفید و قابل استفاده دانست.

اگر چه بنا بر این برد که در این مقاله از مرور زمان در حکم و مجازات گفته شود و بحث در مطالب بالا هر چند در ضمن بیان مرور زمان جرائم عادی و عمومی مورد نظر بوده و اجماً از آن هم در مقاله سابق ذکر شده لکن چون موقع و مقام بعهد امتیاز جرائم مستمر و لزوم تفکیک و تشخیص آن از سایر جرائم ایجاب می نمود عنوان مقاله فعلی بنوضیح آن اختصاص یافت تا مقدمات برای بحث در مقالات بعدی از هر جهت تکمیل شود حسینقلی. عدالت پور